

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

در جلسه گذشته دیدگاه شیخ انصاری (قدس سره) در جمع روایات تسويف بیان شد که ایشان روایات تسويف را به همان دلیل عقلی برگرداندند و در نتیجه این روایات، با همان دلیل عقلی یکسان شده و نتیجه این می‌شود که اگر کسی در حج اطمینان دارد که در سال آینده زنده است و می‌تواند حج را انجام بدهد، می‌تواند تأخیر بیندازد، اما اگر چنین اطمینانی نداشت، اینجا از باب فوریت عقلی احتیاطی باید حجتش را همین امسال انجام بدهد و اگر انجام نداد ولو در سال آینده زنده بود و انجام داد، مرتکب تجرّی شده است. بعد فرمود بعید نیست اجماعاتی هم که در مقام وجود دارد را حمل بر همین معنا کنیم. نتیجه این می‌شود که از نظر شیخ انصاری (قدس سره) مفاد دلیل عقلی، روایات و اجماعات، یک مفاد بیشتر نیست.

دیدگاه صاحب مرتقی (قدس سره)

ایشان می‌فرماید: «و الاقوى بملاحظة النصوص التفصيل بينما اذا علم الانسان و جزم ببقائه إلى العام الآخر و بنى على اداء الحج فيه فلا يجب عليه الفورية»؛ کسی که می‌داند تا سال آینده زنده است، فوریت بر او واجب نیست، اما کسی که نمی‌داند تا سال آینده زنده است یا نه، حق ندارد روی استصحاب استقبالی و ارتکاز عرفی بر بقاء عمل کند، در این فرض فوریت واجب است. تا اینجا تقریباً همان تفصیلی است که مرحوم شیخ انصاری دادند.

ایشان در ادامه شروع به توضیح این مدعا کرده و می‌فرماید آنچه از مجموع روایات استفاده می‌کنیم این است که در این روایات، توبیخ بر ترک حجّی است که معلول برای تسويف است؛ یعنی در این روایات هر تسويفی توبیخ نشده است، بلکه تسويف و تأخیر اگر منجر به ترک حج شود، توبیخ شده است.

اولین مطلبی که ایشان باید پاسخ دهد آن است که در روایت اول آمده است: «فمن سوّفه للتجارة فلا يسعه ذلك»، به ایشان می‌گوئیم شما با این روایت چه می‌کنید؟ شما که می‌گوئید از مجموع روایات استفاده می‌شود تسويف منجر به ترک حجّ موضوع برای توبیخ و عقاب است، با این روایت که «ترک الحج» ندارد چه می‌کنید؟ همچنین در روایت ششم زید شحام سؤال کرد که: «التاجر يسوّف الحجّ»، امام (علیه السلام) فرمود: «لیس له عذر».

ایشان در پاسخ می‌گویند ما باشیم و خود این دو روایت (که نمی‌گویند اگر منجر به ترک حج شد، بلکه می‌گویند تسويف و تأخیر)، یک مصداقش این است که اگر سال اول نروی ولو سال دوم بروی معصیت کردی، اما وقتی روایات دیگر را به این دو روایت ملحق و ضمیمه می‌کنیم، با ضمیمه آن روایات استفاده می‌کنیم که امام (علیه السلام) هر تسويفی را نفرموده، بلکه تسويفی را

می‌فرماید که منجر به ترک حج بشود.

تا اینجا عبارت صاحب مرتقی در کلام مرحوم شیخ هم بود، شیخ انصاری(قدس سرّه) فرمود ضمّ بعضی از روایات به بعضی دیگر، دلالت بر این مطلب دارد. در صحیحہ معاویة بن عمار که اولین روایت بود، امام صادق(علیه السلام) فرمود: «وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا» (که قول خدای تبارک و تعالی است)، امام صادق(علیه السلام) فرمود: «هَذِهِ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَ صِحَّةٌ»، که مراد از «مالٌ و صِحّةٌ»، همان «مَنِ اسْتَطَاعَ» است. بعد امام(علیه السلام) فرمود: «وَ اِنْ كَانَ سَوْفَهُ لِلتِّجَارَةِ فَلَا يَسَعُهُ»^[1].

صاحب مرتقی می‌گوید وقتی امام صادق(علیه السلام) ذیل آیه این مطلب را بیان می‌کند، آیا در صدد حکم مستقلی غیر از مدلول آیه است یا اینکه همان مدلول آیه را بیان می‌کند؟ مسلم است که امام(علیه السلام) در مقام بیان یک حکم مستقل نیست، بلکه در مقام بیان مدلول آیه است. ایشان (اگرچه به صورت صریح در عبارت ایشان نیست، اما) می‌گوید کجای آیه «لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا»، مسئله تسويف آمده است؟! در هیچ جای آیه نیست مگر آن که سراغ ذیل آیه برویم که فرموده: «وَمَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».

بعد درباره روایت اول می‌فرماید: «لَا بُدَّ اَنْ يَكُونَ النَّظَرُ اِلَى تَرْكِ الْحَجِّ الْوَاجِبِ»؛ این «و ان كان سَوْفَهُ لِلتِّجَارَةِ»، ناظر آیه «وَمَنْ كَفَرَ» است، «مَنْ كَفَرَ» یعنی «من ترک الی الموت». این مطلب را هنگام معنا کردن آیه، بارها بیان کردیم که «مَنْ كَفَرَ»، یعنی اصل حج را ترک کند به گونه‌ای که در عمرش حج را انجام ندهد. بنابراین، به قرینه اینکه این روایت در ذیل آیه و در مقام تفسیر آیه است و آنچه خدای تبارک و تعالی می‌خواهد در آیه بیان کند، تسويف مربوط به ترک است و ترک مربوط به جایی است تا هنگام مُردن حج را ترک کند.^[2]

نتیجه آنکه در این روایت معاویة بن عمار، حتّی بدون اینکه روایات دیگر را به آن ضمیمه کنیم، این «سَوْفَ» یعنی «ترک الحجّ لِلتِّجَارَةِ فِي جَمِيعِ عَمْرِهِ اِلَى اَنْ يَمُوتَ». البته بیان ایشان در مورد روایت اول، روشن است، اما این بیان در روایت ششم (روایت زید شَحَام) دیگر کارایی ندارد؛ زیرا آن روایت، در مقام بیان و تفسیر آیه نیست، بلکه در آن آمده: «لَيْسَ لَهُ عَذْرٌ».

خلاصه آنکه، راه اول چون ضمیمه کردن بعضی از روایات به بعضی دیگر است، هر دو روایت را نیز مثل بقیه روایات می‌کند، راه دوم ضمیمه کردن نیست؛ یعنی ایشان می‌گوید ما باشیم و خود روایت اول، روایت صحیحہ معاویة بن عمار به قرینه اینکه تفسیر آیه است، باید بگوئیم «و ان كان سَوْفَهُ»، بیان برای «مَنْ كَفَرَ فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» است و مراد ترک الحجّ الی ان يموت است.

کلامی از صاحب مدارک(قدس سرّه)

ایشان در وسط مطلب، به کلامی از صاحب مدارک(قدس سرّه) اشاره می‌کند (که بهتر بود این مطلب را در وسط بحث مطرح نمی‌کردند اگرچه می‌خواهد آرام آرام با روایات همسان کنند، اما بهتر این بود که ابتدا نتیجه‌گیری که از روایات دارند را ذکر می‌کردند و بعد، این را به آن اضافه می‌کردند، منتهی ما طبق همین ترتیب ایشان ذکر می‌کنیم).

صاحب مدارک فرموده: «الوعيد المطلق يقتضي التضييق»^[3]؛ در این روایات نسبت به تأخیر، توبیخ و وعید مطلق داده شده که اگر کسی حج را تأخیر انداخت، «نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى» اگرچه این تأخیر به یک انگیزه عقلایی باشد. صاحب مدارک(قدس سرّه) در ادامه می‌گوید اگر این روایات، تأخیر را موضوع برای عقاب قرار داده، «هذا يقتضي التضييق والفورية»؛ این اقتضا می‌کند که حج وجوب فوری و تضییق داشته باشد؛ زیرا اگر واجب موسع باشد و مکلف هم بنای بر ادای آن باشد (یعنی بگوئیم

حج واجب موسع است و مکلف هم تصمیم دارد که بعداً انجام بدهد، حال اگر تصادفاً قبل از انجام حج بمیرد، وقتی واجب موسع باشد قاعده این است که عقاب نداشته باشد.^[4]

به بیان دیگر، اگر شارع بگوید تا آخر عمر هر وقت خواستی حج را انجام بده، شخص مستطیع هم بگوید من حتماً انجام می‌دهم، منتهی امسال یک گرفتاری دارم و سال بعد انجام می‌دهم و تصادفاً مُرد، اگر بگوئیم حج واجب موسع است، عقابی بر او نیست.

بعد می‌فرماید: «و لذلک لا يلتزم احدٌ باستحقاق من مات فی أثناء وقت الصلاة و لم يؤدّها و کان بانیاً علی اداءها للعقاب»؛ اگر کسی اول وقت نماز، بنا دارد که یکی دو ساعت بعد بخواند، اما یک ساعت بعد مُرد (البته این غیر از این است که بگوئیم یقین دارد که می‌میرد و اول وقت گفت استراحت می‌کنم و دو ساعت بعد نماز می‌خوانم، بحث استخفاف هم مطرح نباشد)، در اینجا هیچ کس قائل به این نیست که این شخص استحقاق عقاب داشته باشد، در باب حج نیز اگر بگوئیم واجب موسع است، باید همین‌طور باشد.

اشکال صاحب مرتقی (قدس سرّه) بر صاحب مدارک (قدس سرّه)

ایشان پس از توضیح کلام صاحب مدارک، شروع به اشکال کرده و می‌فرماید: «لکنّ هذا الکلام لا ینھض دلیلاً علی المدعی»؛ این توضیحی که ما برای کلام صاحب مدارک گفتیم، نمی‌تواند مدعای صاحب مدارک را اثبات کند، «و ذلک لأنّ غایة ما یقتضیه هذا الکلام عدم معذوریة العبد فی التّرك الکاشف عن وجود منجّزٍ للتکلیف فی ظرفه»؛ نهایت چیزی که این دلیل اقتضا می‌کند این است که جایی که یک منجّزی برای تکلیف باشد، عبد معذور در ترک آن منجّز نیست.

«هذا إنّما یدلّ علی التّضییق لو انحصر المنجّز بوجوب الفوریة»؛ اگر در باب حج منجّز، منحصر به فوریت باشد این مطلب تمام است، اما «لو تصوّرنا منجّزاً غیر هذا الحکم»؛ اگر یک منجّز دیگری غیر از فوریت در نظر گرفتیم، «فلا دلالة له علی التّضییق»؛ دیگر دلالت بر تضییق ندارد، «و الامر کذلک»؛ یعنی ما در باب حج یک منجّز دیگری غیر از فوریت شرعی داریم و منحصر به فوریت شرعی نیست.

می‌فرماید: «فإنّا نقول إنّ الحج و إن کان واجباً موسعاً الا أنّ ترکّه الواقعی غیر مرغوب لدى الشارع»؛ می‌فرماید حج واجب موسع است، اما اگر انسان کاری انجام بدهد که موجب ترک واقعی حج (یعنی ترک «من اصله») بشود، این نزد شارع مرغوب نیست. «و قد اوضح هذا المعنی بالروایات المزبوره»؛ این مطلب که از یک طرف بگوئیم حج واجب موسع است، از یک طرف بگوئیم ترک الحج مطلوب شارع نیست، روایات نیز دلالت بر همین دارد، «فإنّها تقتضی أنّ المکلف لا یعذر فی ترک الحج إذا کان أنّ تسویف»؛ روایات هم می‌گویند اگر مکلف از روی تسویف حج را ترک کرد معذور نیست، «و هذا لا ینافی کون الحج موسعاً فی وقته»؛ این با موسّع بودن حج منافات ندارد.

جمع‌بندی کلام صاحب مرتقی (قدس سرّه)

خلاصه کلام صاحب مرتقی آن است که، صاحب مدارک (قدس سرّه) می‌گوید ما باشیم و این روایات، در این روایات توییح آمده و توییح «دلیل علی الفوریة الشرعیة» است. ایشان می‌گویند این توییح در جایی است که تکلیفی منجّز باشد و اگر برای تنجّز غیر از فوریت شرعی راه دیگری نباشد، حق با شما صاحب مدارک است و ما از این توییح، این تضییق را نیز استفاده می‌کنیم، اما توییح در اینجا با واجب موسع بودن حج نیز سازگاری دارد؛ یعنی از یک طرف حج واجب موسع باشد و از طرف دیگر شارع بر ترک الحج توییح و تهدید کند.

این روایات که می‌گویند اگر کسی تأخیر انداخته و حجتش ترک شد، شارع فرموده: «ترک من شریعةً أو ضیعةً» یا «نَحْشَرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» که این خود دلیل بر این است که این نزد شارع مطلوب نیست.

ایشان در اینجا باز به کلام شیخ انصاری (قدس سرّه) اشاره می‌کند (بدون اینکه اسمی از مرحوم شیخ بیاورد): «فالأحكام الثابتة بالروایات»؛ احکامی که با این روایات ثابت شده، «لیست إلا أحكاماً طریقیة لأجل التحفظ عن عدم الوقوع فی مخالفة الامر الواقعی بالحج غیر المرغوب شرعاً»؛ این روایات فقط یک احکام طریقی را برای ما بیان می‌کند، «فهی [یعنی احکامی که در این روایات آمده] شبیهة بالأحكام الاحتیاطیة المجعولة لادراك الواقع»، این تصریح به همان فرمایش مرحوم شیخ انصاری است. صاحب کتاب مرتقی می‌فرماید این روایات تسویف، یک احکام احتیاطی را بیان می‌کند که کاری نکنی حج از تو فوت شده و حج ترک شود، ولی منافات با اینکه حج واجب موسع هم باشد ندارد.

بعد می‌فرماید: «و بالجمله الروایات مسوقةً لبيان أمرٍ علی خلاف القاعدة الاولیه فی الواجبات الموسعة»؛ این روایات یک مطلبی را برخلاف قاعده اولیه در واجبات موسعه می‌گویند، «و للتنبيه أن هذا الواجب الموسع [یعنی حج] لا یشبه سائر الواجبات الموسعة فی الاحکام»؛ این روایات می‌خواهد بگوید درست است حج واجب موسع است، اما فکر نکنید مثل بقیه واجبات موسعه (مانند نماز) است، بلکه حج یک واجب موسعی است که برخلاف سایر واجبات موسعه است و شارع راضی به ترک آن هم نیست؛ یعنی حج هم واجب موسع است و هم شارع راضی به ترک آن نیست و این روایات دلالت بر یک حکم طریقی دارد.

وقتی روایت در صدد بیان یک حکم طریقی است، نتیجه حکم طریقی چیست؟ «و لا یخفی أن الحكم الطریقی لا یثبت فی صورة العلم بالبقاء و الجزم به»؛ جایی که انسان علم دارد سال آینده زنده است، دیگر این حکم طریقی به درد نمی‌خورد، «إذ لا یكون التأخیر تسويفاً و اهمالاً، لكونه معذوراً بالعلم فلا ینافی التحفظ المطلوب، فلا یشمل صورة العلم»؛ این حکم طریقی می‌گوید ما می‌خواهیم یک کاری کنیم که این عمل ترک نشود، حال اگر یقین داری سال آینده انجام می‌دهی، اگر تأخیر بیندازی مانعی ندارد.

پس این تسویف در کجاست؟ «بل یشمل صورة التردد التی هی مجری الاستصحاب [یعنی استصحاب استقبالی] فهو هاهنا غیر معتبر و لا یجدی فی المعذوریة»، در یکی دو سطر بعد می‌فرماید: «و هذا المعنی الذی ذکرنا هو الظاهر من الروایات لما عرفت من أن الملحوظ فیها نفی المعذوریة من جهة ترک الحج لا من جهة نفس التسويف و التأخیر و علیه فلا وجه لوجوب الفوریة»؛ یعنی ما برای فوریت شرعیه دلیلی نداریم.

بعد اضافه می‌کنند: «نعم، ارتکاز المتشرعه علی الفوریة فمن جعله دلیلاً اعتمد علیه فی الحكم»؛ بله، اگر روایات را کنار بگذاریم، ارتکاز متشرعه به فوریت است و هر کسی حکم به فوریت شرعیه کرده، باید به ارتکاز متشرعه تمسک کند؛ یعنی ما باشیم و این روایات، از آنها فوریت شرعی استفاده نمی‌شود، اگر کسی ارتکاز متشرعه را قبول کرد «اعتمد علیه، و إلا فلا دلیل علیه اصلاً و هذا هو ظاهر الجواهر إذ ذکر أن العمدہ فی الفوریة کونه كذلك فی نظر اهل الشرع».

ایشان در اینجا به صاحب جواهر (قدس سرّه) نسبتی می‌دهد که صاحب جواهر عمده دلیل بر فوریت را این قرار داده که در نظر اهل شرع این فوریت وجود دارد (البته عین این عبارت در جواهر نیست و صاحب مرتقی این نسبت را در آخر فرمایش خود مطرح کرده است).

بنابراین، اساس این تحلیلی که صاحب مرتقی کرده است، همان است که در کلام شیخ انصاری (قدس سرّه) آمده، البته این احتمال هم هست که ممکن است کلام مرحوم شیخ را ندیده باشند و در ذهن شریف خودشان آمده باشد، ولی اصل کلام همان است که مرحوم شیخ فرموده‌اند.

خلاصه آنکه در برخورد با این روایات، مجموعاً چند راه را بیان کردیم؛

(1) یک راه اینکه دو موضوع و دو حکم در روایات هست که از این راه، فوریت شرعیه را استفاده می‌کنیم.

(2) یک موضوع هست که دارای احکام مختلف است، طبق این راه فوریت شرعیه را استفاده نمی‌کنیم. در این راه دوم، روایات دسته دوم، قرینه برای روایات دسته اول قرار می‌گیرد.

در تعبیر برخی از بزرگان آمده است: «القدر المتيقن من هذه الروايات هو التسوية المنتهي إلى الترك، حتى وافاه الموت، و أما التسوية غير المنتهي إلى ذلك فلا يستفاد منها»^[5]. اشکال این سخن آن است که ما در ادله لفظی، قدر متیقن نمی‌گیریم، قدر متیقن؛ یا در ادله عقلی است یا در ادله لفظی که اجمال دارد و حال آنکه در اینجا اجمالی وجود ندارد. لذا اصلاً مجالی برای قدر متیقن نیست.

(3) راه سوم، همین راه مرحوم شیخ و صاحب مرتقی (قدس سرّه) است که اصلاً بگوئیم این روایات، در مقام بیان یک حکم مولوی نیست، بلکه در مقام بیان فوریت احتیاطیه عقلیه است و کاری به فوریت شرعیه ذاتیه ندارد.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قَالَ هَذِهِ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ وَ صِحَّةٌ وَإِنْ كَانَ سَوْفَهُ لِلتَّجَارَةِ فَلَا يَسْعُهُ وَإِنْ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ تَرَكَ شَرِيعَةً مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِذَا هُوَ يَجِدُ مَا يَحُجُّ بِهِ الْحَدِيثُ.» التهذيب 5-18-52؛ عنه وسائل الشيعة، ج 11، ص: 25، ح 14150-1.

[2] □ «و الأقوى - بملاحظة النصوص - التفصيل بين ما إذا علم الإنسان و جزم ببقائه إلى العام الآخر و بنى على أداء الحج فيه، فلا يجب عليه الفورية و جاز له التأخير، و ما إذا لم يعلم ذلك و إنما يبنى على الحج في المستقبل بحسب الارتكاز العرفي على البقاء و استصحاب الحياة الاستقبالي الذي هو العمدة في أصل تحقق البناء على الفعل في المستقبل، فيجب عليه المبادرة و لم يجز له التأخير. بيان ذلك: أن ما تتضمنه النصوص هو التوبيخ و الوعيد على ترك الحج. نعم، ورد في كثير منها أن من سَوَّفَ الحج لا عذر له أو لا يسعه. و هذه الجملة في حدّ نفسها تقتضي عدم جواز التأخير و أنه يلزمه البدار، إلا أن هذه الجملة الحقت بجملة أخرى في جميع موارد صرقتها عن ظاهرها الأولي و هي قوله عليه السّلام: «... و إن مات على ذلك فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام». فإن ظاهر هذا الذيل هو أن الملحوظ في نفي العذر هو ترك أداء الحج، و إنه لا عذر له في تركه بعد تسويفه و عدم وجود ما يمنع من أدائه، إلا أن نفس التسوية و التأخير مما لا يعذر فيه الكاشف عن لزوم الفورية. بل رواية معاوية بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السّلام، قال: «قال الله تعالى: وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا قال: هذه لمن كان عنده مال و صحة و إن كان سوفه للتجارة فلا يسعه و إن مات على ذلك فقد ترك شريعة من شرائع الإسلام إذا هو يجد ما يحج به» ظاهرة فيما قلناه بدون لحاظ الذيل، لأن الظاهر أن قوله عليه السّلام: «هذه لمن كان الخ» إنما هو تفسير للآية الشريفة، و ليس بياناً لحكم مستقل، فإرادة وجوب المبادرة و عدم جواز التأخير من قوله: «فإن كان سوفه للتجارة فلا يسعه» لا وجه له إذ ليس هذا مفاد الآية، بل لا بد أن يكون النظر في قوله عليه السّلام إلى ترك الحج الواجب و أنه لا يسعه تركه تسويفاً بدون عذر، فلاحظ.» المرتقى إلى الفقه الأرقى - كتاب الحج، ج 1، ص 20-19.

[3] □ مدارك الاحكام، ج 7: ص 18.

[4] «يبقى هاهنا كلام و هو ما أشار إليه في «المدارك» من أن الوعيد المطلق يقتضي التضيق، و توضيحه: أن الوعيد على ترك الحج بقول مطلق بحيث يشمل صورة التأخير لداع عقائلي يقتضي أن يكون الحج مضيقاً، لأنه إذا كان واجبا موسعا و آخره المكلف بانيا على الأداء ثم مات قبل أدائه فلا عقاب عليه لكونه معذورا بعد إن كان الواجب موسعا.» المرتقى إلى الفقه الأرقى – كتاب الحج، ج1، ص: 20.

[5] الحج في الشريعة الإسلامية الغراء، ج1، ص: 31.